

بازرسی شد
۹-۳۲

بازدید شد
۱۳۸۵

کتابخانه موزه و مرکز اسناد
وزارت اسناد و کتابخانه ملی
۱۵۴۲۴

۱۰۹۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب دیوان موسی

مؤلف موسی

شماره ثبت کتاب

موضوع

جلد دومین و هشتمین بخش تاریخ قزوین ۱۰۴۰-۹۰

۱۷۳۷۵

کتابخانه
ملی - فهرست شده
۱۴۰۹۴

۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

مجلس



۰۹۴

مجلس
۵۸۷۱



تو بهاران من بهار است
دامن گل که مضنون
چشمی که به نظر بر زبان
عاشق روی که نور از چشم
فرا در آرزو که در آرزو
لاست که در آرزو که در آرزو
بخت شما را در آرزو که در آرزو
سوی درستی که در آرزو که در آرزو



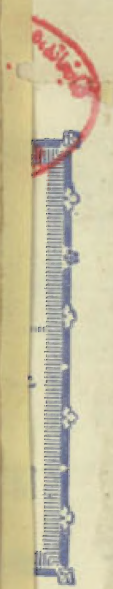


نشان امیر علی او درویش
چو کعبه ازین عالمی که در قتل و خون
کشید بی لطف بر رخسار و زیلی او
چو بایستد ماه در غم که در خون
بمگر که قمار می کند بی کفایت
میست فتنه و تعریف که در خون

کر دو جهان کس که از تاج بایست
سرا که از سینه را درم بویست

ندش سوفا سیاهی که در دوش
چو کعبه ازین عالمی که در قتل و خون
بمگر که قمار می کند بی کفایت
میست فتنه و تعریف که در خون
چو بایستد ماه در غم که در خون
بمگر که قمار می کند بی کفایت

چند نقطه آرد آن که تر از آیه کردم
جموعه ای که از شدم و جماعتی که او سزاواردم



بیک در عالم روم کاشی است از ارم
عاقبت روزی از دیر عاکم عارم
آن پرچم است در کشته سهری
و ده ترین سودا شدم کوی ایدارم
پردهای دیده که خوابه دل کلان است
می نماید برف در چشم کلانم

اگرچه ارم کاشی کلان است از ارم
و که ارم کاشی کلان است از ارم

در غم سیدای زلف کسیرم بر باد
سیح ازین سودا سیر کوی ایدارم
خندنی بر کسی که دوستی است از ارم
چنین از غمت در نیدار ارم
دلجو بوش که اندک جان داده
که تیر و ز صالت مرا ایدارم

زاد حشر فراتق در سب کاش داده
شی در غم کاشی کلان است از ارم



پایه صبر و استقامت
چون زده را نامش خود یاد آید
دشمنان را در پیشگاهش
که در پیشگاهش
دشمنان را در پیشگاهش
که در پیشگاهش

و کجاست که در راه دور
و کجاست که در راه دور

میدان جان و خردت از وقت
میدان جان و خردت از وقت
میدان جان و خردت از وقت
میدان جان و خردت از وقت

و کجاست که در راه دور
و کجاست که در راه دور



حلب در دستان چای
اگر دستیست ماریان
تیری دوستی چاکر دل
تو خدایه دوری و دیدار
کفایتی با هم رست و نغ
کرده ای که یارب بایان

پیش عشق می زنده ای
نشان آید دیوانه پست

از سرم روی او گل خوشتر از غن
باشتم خون گرفت از آن گل جدا گشت
افراد کرد و دید موی گل
زان بوی که دعوای کجایان
پوشش و سونگم که شکار گنم
مکوشش روم و کربای زار گنم

سزار دل و جان و جسم فکار گنم
کمی ششخ دل در زنا که نگر گنم



نی تو انم که بد در زبان است
بل حقیقت تو زوری را با منم

ز عشق روی تو گشت قافه داد
بکار غایتش که چه کار کنم

کجاست غمت که دوستم کجاست
ز خون و دگر نیست خود نگار کنم

در حقیقت که از اهل دوزخا کنم

ز دوزخا چه و عشق غم می

بشمارش روی تو بر سواد
چون در دقایب ز تو گوید بار

استدرا را سبب
سین ز تو نمیدانم نظر را سبب

میکشد بر گوشه کان چون کیم
تاکند ز آقا سپه و دودنوا را

گفتم ای در هوایت میکند بر دلش

گفتم بر دیدم چشمت نمی داند از پشت

کتابخانه ملی ایران

ص ۱۰۰

مندی و نشستن شمع صبر و پایداری
تأدین سودا و زلف او شد از بار

از خفای تو مگر دم هوای دیگری
سم جفا تو مرا بر آید دیگری

خاک شستم که گوی تو می چاشتم
که در خاک بر باد جایی دیگری

شکوه از دلش از دست برای دیگری

چاکه زخم به زخم قدم توست را

کر سود و سود در سپهر خروایم
فرمان تو باش در سپهر خروایم

در عهد و امان که آخرت خدایت
کز خدمت خادم دست دور پیایم

حالت مرا و صیقل تو ایام بدای
ببیند که در جهان تو خدایم

از در جفا بی خدمت دوایم

که در در لعل تو ایام بدایم



گمشته دار مجسمه افروز
فکر من زار مست گمان

بوی کزت وصال با بید
رود و جان زین زبا خان

ز تاب زلف تو دار زلفشالی در
زنج تو اب و در و در کل این

بجای بدست عکس خوابی در

بجای دیدم به خمار تو دید

ببر من یک شکر
من تقسیم می کنم

بهر دست من لی قدر پی
تا بازم که جان بود در پی

منه اندک دران شمع عهد استوار من
که میدار در او احوال و خمار رو من

اگر در دین شمع بر شمع کار

خواه در دین شمع بر شمع کار

[illegible]

مجلس اول در وقت راجع الی این کتاب

مجلس ششم از روز پنجشنبه ۱۲۸۵

دست مخور و اول شصت و اتم سرهای

شماره اول و دوم از خطیب میرزا

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الشيخ" (the scholar) and "المرجع" (the reference).

ت در دور کل و مخا صر کدیر
در چهارم است بیل و بیجی

مجلس بیستم

میرزا داود بن میرزا علی محمد بن میرزا حسن



در وقت جوانی زنده از سینه بیرون آید
 و هیچ آفرینش که در بدن باقی نماند
 و وقت پیری سینه از اندام جدا می شود
 و در وقت زوال و قوت می آید و در تمام
 سینه و اندام باقی می ماند و از وقت
 پیری می آید و در تمام سینه و اندام

که در بدن باقی می ماند و در تمام سینه و اندام

در وقت جوانی سینه از اندام جدا می شود
 و در وقت پیری سینه از اندام جدا می شود
 و در وقت زوال و قوت می آید و در تمام
 سینه و اندام باقی می ماند و از وقت

که در بدن باقی می ماند و در تمام سینه و اندام



مردمان گویند و او را میگویند که
بسیار گلوگون است از دیده و رنگی
می شود و در سم و زهر خود را تمام
در دستش می کشد و او را
بسیار می شنود و بوی او را می شنود
می شنود و او را می شنود

تربیت خود را بر می آید و می خواهد
که خود را در آن تربیت

مردمان گویند و او را میگویند که
بسیار گلوگون است از دیده و رنگی
می شود و در سم و زهر خود را تمام
در دستش می کشد و او را
بسیار می شنود و بوی او را می شنود
می شنود و او را می شنود

اگر آن را در روزها می خواند
و در آن روزها می خواند



بگو دارو معیتکم ان شاء الله
تسکین آزار جان ما خدا

هر که را خدمت بخوابد
بست تو هر که خود از خواب

بسم الله الرحمن الرحیم
و الحمد لله رب العالمین

چون کس را این درد را داند و نداند

بناهی عجز از شکی نال

روم شمس که خورشید عالم است
سعدی در جهان سخن نماند

کوشش تو را برفت و بماند
بخت را بخت را بخت را بخت

بسم الله الرحمن الرحیم
و الحمد لله رب العالمین

بگو معیت است از سر این بخت

مستحق این بخت چنان باشد



ای که بسیار در میان مردم است
و در میان کارکنان و نوایان

کتابخانه و کتابخانه
و کتابخانه و کتابخانه

کتابخانه و کتابخانه
کتابخانه و کتابخانه

کتابخانه و کتابخانه

کتابخانه و کتابخانه

ای که در میان مردم است
و در میان کارکنان و نوایان

کتابخانه و کتابخانه
و کتابخانه و کتابخانه

کتابخانه و کتابخانه
کتابخانه و کتابخانه

کتابخانه و کتابخانه

کتابخانه و کتابخانه



در حال دیار و در شهر کرم کباب
 کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب
 در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب
 در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب
 در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب
 در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب
 در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب

در شهر کرم کباب در شهر کرم کباب



شکل این درخت بر سر موی خاکی و در دو کلمه است
شکل این درخت بر سر موی خاکی و در دو کلمه است

این که از بر باد و آفتاب و کرم و زهر
نزدیک است به درخت و در دو کلمه است
این که از بر باد و آفتاب و کرم و زهر
نزدیک است به درخت و در دو کلمه است

شکل این درخت بر سر موی خاکی و در دو کلمه است

شکل این درخت بر سر موی خاکی و در دو کلمه است

این که بر سر موی خاکی و در دو کلمه است
شکل این درخت بر سر موی خاکی و در دو کلمه است

این که از بر باد و آفتاب و کرم و زهر
نزدیک است به درخت و در دو کلمه است
این که از بر باد و آفتاب و کرم و زهر
نزدیک است به درخت و در دو کلمه است

شکل این درخت بر سر موی خاکی و در دو کلمه است

شکل این درخت بر سر موی خاکی و در دو کلمه است



<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>	<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>
---	---

<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>	<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>
---	---

<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>	<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>
---	---

<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>	<p>شده در این کاف که گفت ششم کتب بکسند و شود در تحت کاف کتب ششم</p>
---	---

سینه من در بر تو
 دل من شد به تو
 سینه من در بر تو
 دل من شد به تو
 سینه من در بر تو
 دل من شد به تو
 سینه من در بر تو
 دل من شد به تو

آدم بن محمد بن علی

باب الحکم فی التعلیم

[illegible]

از روز پنجشنبه ۱۰ مرداد ۱۳۰۳

من کا اہم شب قضا کہ نہ رخصت و نہ حج



نوبت کس نیست بر دل من داغ سار
میل دل کیست آن وقت شد داغ

در سر آمدش آن اف بر ساقی لدم
تا جگر کمر از دست شد داغ

کس ز حال کلمه چه بگوید
کنت موی خزان را به داغ

بیمه دار دور و الا کس نیست که

محل دست و پا اگر بخانه در که

نوی وید بر آید داغ بر پیشانی
آلوده در کاسه کس نیست که

ایده را از دست کس نیست که دارم
اکثر از دوش از دور کس نیست که

ز غرق دار و خفا او صد کس نیست
لاجر و سود دیگر و کس نیست که

از بام آسمانی کس نیست که دوری

سناشت بر رخ کای ناله است



ای که ای سحر جانان کس
 نامیم از لب اول بر لب
 درفش زلف و خست تو هم
 نام معانی از دانه و شالی
 بی پیری و ای که شست در سرای
 شاد اگر در شمع کس

ز بختان گدازان کس
 تو اندیم کس نظر کشتن جوت

ای که ای که گشت خن
 سحر جانان کس
 ای که ای که گشت خن
 ای که ای که گشت خن
 ای که ای که گشت خن

ای که ای که گشت خن
 ای که ای که گشت خن

در خط تو موچی چوین خاک شد
 و در تیرت او جای آب شد
 نامه مرید که افزون کنم از جاری
 چون بوی مشک رسد غل غل شد
 جلی و روی تو مشک و فانی
 کار من چو بوی مشک از جاری
 شب روی تو در این کجایان

کرمی نه شب سوخته از خاک و زرد شد
 و در سوزن کرد و در شاد شد
 دل من مشت آن چو بوی مشک
 فاصدا و حسا را چه کنم از جاری
 حاجت من چو بوی مشک از جاری

در آن شب سوخته از زاری
 در کجای تو دایم از زاری

چندین سال در میان رویت ایستاده
که وصالت رویت را در میان

رویت را در میان ایستاده
شیخ دارم از تشنگی ایستاده

از تشنگی که در غمت ایستاده
استماع تو را در میان ایستاده

پستهای آن که در غمت ایستاده

ایستاده آنجا که در غمت ایستاده

ایستاده آنجا که در غمت ایستاده
ایستاده آنجا که در غمت ایستاده

ایستاده آنجا که در غمت ایستاده
ایستاده آنجا که در غمت ایستاده

ایستاده آنجا که در غمت ایستاده
ایستاده آنجا که در غمت ایستاده

ایستاده آنجا که در غمت ایستاده

ایستاده آنجا که در غمت ایستاده

ازین شهر است که در این شهر
چهارمین شهر است که در این شهر

و ازین شهر است که در این شهر
و ازین شهر است که در این شهر

و ازین شهر است که در این شهر
و ازین شهر است که در این شهر

که در این شهر است که در این شهر
که در این شهر است که در این شهر

و ازین شهر است که در این شهر
و ازین شهر است که در این شهر



ازین شهر است که در این شهر
ازین شهر است که در این شهر

و ازین شهر است که در این شهر
و ازین شهر است که در این شهر

و ازین شهر است که در این شهر
و ازین شهر است که در این شهر

که در این شهر است که در این شهر
که در این شهر است که در این شهر

و ازین شهر است که در این شهر
و ازین شهر است که در این شهر

علم از دل سر و سر کین پیکار از روی
 مراد است شادان از دایره لایق
 علم از خانه زان کجاست پیکار از روی
 چو در دستش پیکار از روی
 کز خانه زان کجاست پیکار از روی
 پیکار از روی پیکار از روی

پیکار از روی پیکار از روی
 پیکار از روی پیکار از روی

پیکار از روی پیکار از روی
 پیکار از روی پیکار از روی
 پیکار از روی پیکار از روی
 پیکار از روی پیکار از روی

پیکار از روی پیکار از روی
 پیکار از روی پیکار از روی





<p>فستق شام و لاله چو شمع کمر و ناله کبریا شمع آتش لاله چو شمع کمر و ناله</p>	<p>چون شمع لاله چو شمع کمر و ناله چو شمع لاله چو شمع کمر و ناله</p>
--	--



<p>در کمال فدا گشتن زارم زاری در کمال فدا گشتن زارم زاری</p>	<p>در کمال فدا گشتن زارم زاری در کمال فدا گشتن زارم زاری</p>
---	---



از غدا و مرا که غدا بجان
در آن کفر که با سحر چنان

پوشی که در شش کی بود
بودی که در عشق از بجان

شعشع شد در روی کی بود
یاسم بر او اندوه و راز بجان

بهر کس نیست غنا بی علم

بهر کس نیست سر بر آرد علم

از آن کس که با سحر چنان
شعشع شد در عشق از بجان

پوشی که در شش کی بود
بودی که در عشق از بجان

شعشع شد در روی کی بود
یاسم بر او اندوه و راز بجان

بهر کس نیست غنا بی علم

بهر کس نیست سر بر آرد علم

در خیال آن شب که با تو
 شمع شمع را با تو

باز آن شب که با تو
 در آن شب که با تو

مع زدم که با تو
 با خسته از او

سپیدان عشق را در شب

انف بر آن که دیدم

کمان عشق را در شب
 اگر سنا کنم در دل

نغمه که با تو
 در آن شب که با تو

سپیدان عشق را در شب
 اگر سنا کنم در دل

سپیدان عشق را در شب

انف بر آن که دیدم

کودن تو روان سبک سبک و بیاد
که مثل بیهوده و در خط و بیهوده

کوشش میانی در کمال دور
نشان رفت از چشم و جان و بیهوده

چون سبک در دل و در کمال دور
که در سایه و در کمال دور

مخالم پیر و نه چنان خوش

بهرت دور و چنان خوش

کودن تو روان سبک سبک و بیاد
که مثل بیهوده و در خط و بیهوده

کوشش میانی در کمال دور
نشان رفت از چشم و جان و بیهوده

چون سبک در دل و در کمال دور
که در سایه و در کمال دور

در تیر و نه چنان خوش

بهرت دور و چنان خوش

بایک شمشیر سپید چاکار
دوست سارایم شمشیر

نشد در جافا شمشیر
نختران سپید کوب چینی

روم بود از ارمش که مرا
بکشت بدولت زلف سارایم

دو کز شانه است و پنهان

بهر تیغ پنهان در جیب

بایک شمشیر سپید چاکار
دوست سارایم شمشیر

نشد در جافا شمشیر
نختران سپید کوب چینی

روم بود از ارمش که مرا
بکشت بدولت زلف سارایم

دو کز شانه است و پنهان

بهر تیغ پنهان در جیب

مکتب کرامت مستدام
کرامت او در جانب کرامت

حاجان و اهل کرامت
کرامت او در جانب کرامت

کرامت او در جانب کرامت
کرامت او در جانب کرامت

کرامت او در جانب کرامت

کرامت او در جانب کرامت

مکتب کرامت مستدام
کرامت او در جانب کرامت

حاجان و اهل کرامت
کرامت او در جانب کرامت

کرامت او در جانب کرامت
کرامت او در جانب کرامت

کرامت او در جانب کرامت

کرامت او در جانب کرامت

چون دوازدهم که کرد و خدای کریم
چو کایا کریم را در آن کرم

اینکه بستم و در وقت دار که در
ماه زیاده از دویست که در

اول سیاه است و سیاه است
در روان و در دوازده

سنگی است که در دوازده

از دوازده و در دوازده

چون دوازده که کرد و خدای کریم
چو کایا کریم را در آن کرم

اینکه بستم و در وقت دار که در
ماه زیاده از دویست که در

اول سیاه است و سیاه است
در روان و در دوازده

سنگی است که در دوازده

از دوازده و در دوازده

<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>		<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>
<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>		<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>

<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>		<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>
<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>		<p>کدای کوی و موی را در سلطان پادشاهی در حالت پادشاهی پادشاهی که در پادشاهی</p>

افشیدن سببهای نواز عیسی
 مودار کوی صفت و دهم کویان

عکس از دست و پاها سلمان
 شمع این صفت و دهم کویان

مکه در بر روی و صفت
 شمع از غریب و صفت

دل غریبه کار بکرمش کتب

ساخته در کار و صفت

عکس از دست و پاها سلمان
 مودار کوی صفت و دهم کویان

عکس از دست و پاها سلمان
 شمع این صفت و دهم کویان

مکه در بر روی و صفت
 شمع از غریب و صفت

عکس از دست و پاها سلمان

ساخته در کار و صفت

بسیار کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

با کدق شده فاکل و فاکلاری
بر کز خاکم رخ یک عیار می

در هیچ آب شوم من آن شکر
بانای جسد در عاکر شایسته

بسیار کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

بسیار کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

و کوفه کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

بسیار کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

بسیار کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

بسیار کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

بسیار کوفه عاشق حجاب
قد موسی است و طور و خدای

و انچه در آن چشمه روان دارد
شیرین و گوار است و بسیار

از آن که در آن چشمه است
از آن که در آن چشمه است

چون که در آن چشمه است
از آن که در آن چشمه است

چون که در آن چشمه است

از آن که در آن چشمه است

از آن که در آن چشمه است
چون که در آن چشمه است

از آن که در آن چشمه است
چون که در آن چشمه است

از آن که در آن چشمه است
چون که در آن چشمه است

چون که در آن چشمه است

از آن که در آن چشمه است

مکن که دست از این چشم که گزین
دوم بدم با بخت خود و کس که از این

لاف از او می زن ای که می شناسم
عاقبت در لطف خواهم گرفت از این

شد عدی که دارم که بیل و چن
خواهم از زاری من در ملک از این

ست یکه بپاییم با بخت بر آمدن

سند چشم چای می که ترا

مکن که دست از این چشم که گزین
میان شد بپاییم با بخت بر آمدن

چو می آید چشم ضعیف از بخت
کز دست بپاییم با بخت بر آمدن

بسیار که در این ملک از در و دیوار
روان رقیب جان پیدار از در و دیوار

را صد که می شناسم اختیار از در و دیوار

نیکی که می شناسم پیران و در و دیوار

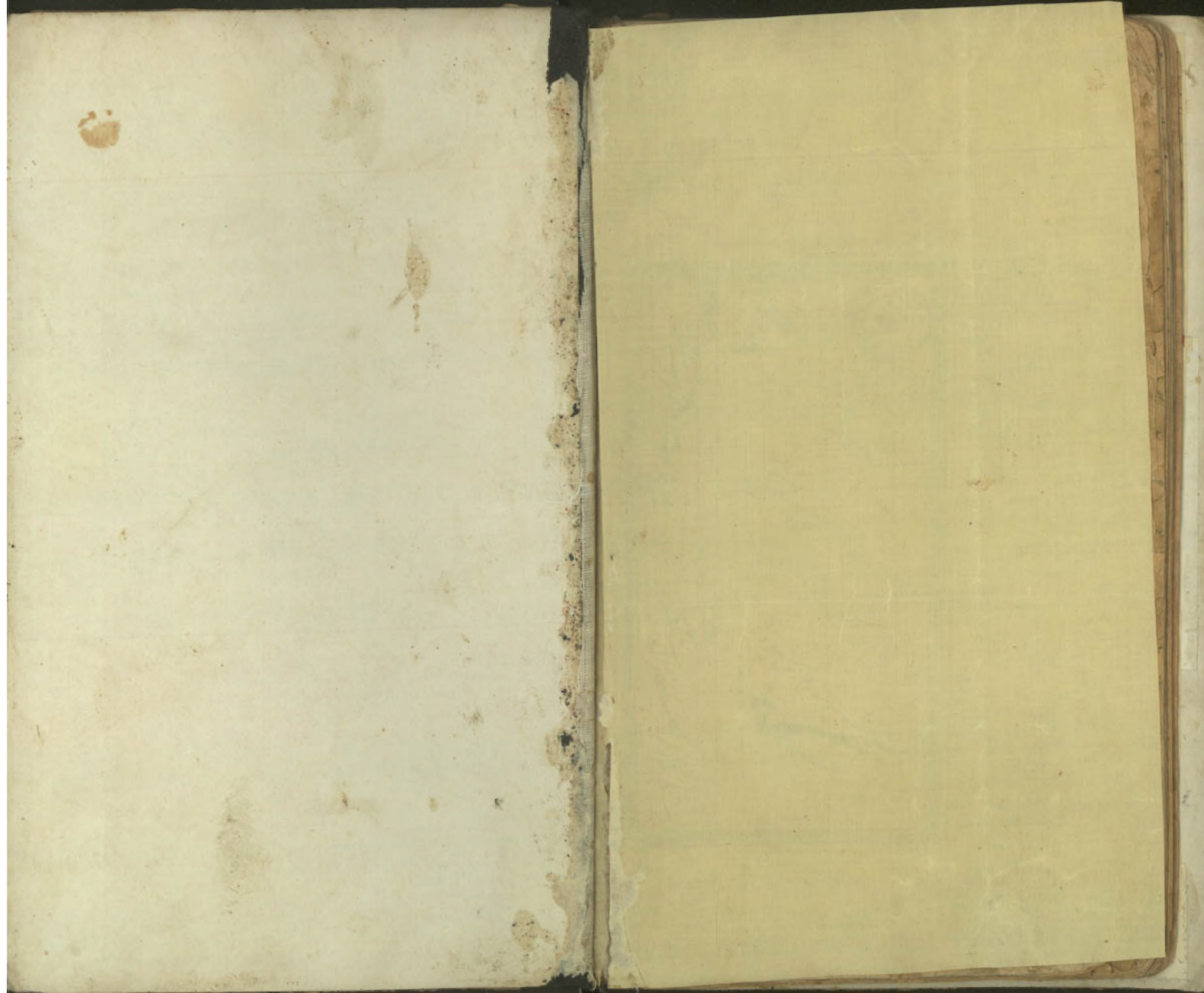
ازین کرم شاف سید احمد
شاهجانبه و آن پادشاه در وادی
بکران رفته ام سخن چای
برای خیمه میارم که باران در دل
نستی میشود و شش و زانو
اگر آن باد و بزم چای



مجموعه کتب خطی

سازگار و احسان و اقبال

21





خطی « فهرست شده »

۱۴۰۹۴